

سَلَامٌ عَلَيْهَا
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جبر و تفویض و اختیار

نویسنده:

علامه سید مرتضی عسکری

ناشر چاپی:

نیک ملکی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
جبر و تفویض و اختیار	۷
مشخصات کتاب	۷
مقدمه	۷
جبر و تفویض و اختیار	۷
الف - معنای لغوی جبر	۷
ب - جبر در اصطلاح علمای عقاید اسلامی	۷
ج - معنای لغوی تفویض	۷
د - تفویض در اصطلاح علمای عقاید اسلامی	۷
ه - معنای لغوی اختیار	۷
و - اختیار در اصطلاح علمای عقاید اسلامی	۸
قضا و قدر و معنای آنها	۸
قضا و قدر و معنای آنها	۸
الف - برخی معانی ماده قضا	۸
ب - برخی معانی ماده قدر	۸
ج - معنای قدر	۹
د - معنای قدر	۹
روایاتی از امامان اهل بیت علیهم السلام در قضا و قدر	۹
روایت اول	۹
روایت دوم	۱۰
روایت سوم	۱۰
روایت چهارم	۱۱
شرح روایات	۱۱

چند پرسش و پاسخ	۱۲
پرسش ها	۱۲
پاسخ پرسشهای ۱ و ۲	۱۲
پاسخ پرسش سوم	۱۲
پاسخ پرسش چهارم	۱۳
پی نوشتها	۱۳
درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان	۱۴

جبر و تفویض و اختیار

مشخصات کتاب

سرشناسه : عسکری، مرتضی، ۱۲۹۳ - ۱۳۸۶. عنوان قراردادی : دراسه حول الجبر والتفویض والقضا والقدر. اردو عنوان و نام پدید آور : جبر و تفویض اور قضا و قدر/تالیف مرتضی عسکری ؛ مترجم کمیل اصغر زیدی. مشخصات نشر : تهران: نیک ملکی، ۱۳۸۷ = ۲۰۰۸م. مشخصات ظاهری : ۳۰ ص. فروست : قرآن و سنت کی آئینه مین؛ ۱۵. شابک : ۴۰۰۰ ریال ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۹۲-۱۰-۰: وضعیت فهرست نویسی : فیبا یادداشت : اردو. یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس. موضوع : جبر و اختیار. موضوع : قضا و قدر. شناسه افزوده : زیدی، کمیل اصغر، مترجم رده بندی کنگره : BP۲۱۹/۶ع/۴۰۴۶۵ ۱۳۸۷ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۶۵ شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۸۴۶۹۰

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم قال الصادق عليه السلام : لا جبر و لا تفویض و لكن امر بین امرین . نه جبر است و نه تفویض ، بلکه چیزی میان این دو است . اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۱۶۰

جبر و تفویض و اختیار

الف - معنای لغوی جبر

جبر در لغت به معنای واداشتن کسی به کاری با زور است ، و مجبور یعنی کسی که با زور به کاری وادار شده است .

ب - جبر در اصطلاح علمای عقاید اسلامی

جبر در این اصطلاح یعنی : خدای متعال بندگانش را بر آنچه می کنند مجبور کرده است ؛ در کار نیک باشد یا بد ، زشت باشد یا زیبا ، بگونه ای که بنده در این باره اراده و اختیار ترک فعل و سرپیچی از آن را ندارد . پیروان جبر را عقیده بر آن است که ، هر چه برای انسان پدید آید همان سرنوشت از پیش تعیین شده اوست . انسان را آنجا که باید می برند ، او اختیاری ندارد . این سخن ، سخن اشاعره است . (۱)

ج - معنای لغوی تفویض

تفویض در لغت به معنای واگذار کردن و اختیار دادن است .

د - تفویض در اصطلاح علمای عقاید اسلامی

تفویض در این اصطلاح یعنی : خداوند متعال کارهای بندگان را به خود آنان واگذار کرده است . هر چه بخواهند آزاد و رها و مستقل انجام می دهند و خداوند قدرتی بر افعال آنان ندارد . این سخن ، سخن معتزله است . (۲)

ه - معنای لغوی اختیار

اختیار در لغت به معنای حق انتخاب و گزینش است. برگزیدن و پسندیدن و آزاد بودن در انتخاب را، اختیار گویند.

و - اختیار در اصطلاح علمای عقاید اسلامی

خدای متعال بندگانش را به وسیله انبیا و رسولان خود بر برخی از کارها مکلف و از برخی نهی فرموده است. خداوند پس از آنکه قدرت و اراده انجام کار و ترک آن را به بندگانش بخشیده و برای آنان در آنچه می کنند، حق انتخاب و گزینش قرار داده، و هیچ کس را در این راه مجبور نکرده، از آنان خواسته است تا در آنچه که به آن فرمان داده یا از آن باز داشته، او را اطاعت نمایند. استدلال بر این موضوع - به یاری خدا - در بحث آینده می آید.

قضا و قدر و معنای آنها

قضا و قدر و معنای آنها

ماده قضا و قدر در معانی متعددی استعمال شده که آنچه مربوط به این بحث می آوریم:

الف - برخی معانی ماده قضا

۱ - قضا به معنای داوری میان دو طرف در گیر، مانند: ان ربك يقضى بينهم يوم القيامة فى ما كانوا فيه يخلتون پروردگار تو روز قیامت، در آنچه اختلاف می کردند، میان آنان داوری می کنند. (۳) ۲ - قضا به معنای آگاه کردن، مانند سخن خدای متعال در داستان لوط و آگاه کردن او از سرانجام قومش که می فرماید: وقضينا اليه ذلك الامر ان دابر هولاء مقطوع مصبحين ما لوط را از این موضوع آگاه کردیم که صبحگاهان، همه آنان ریشه کن خواهند شد. (۴) ۳ - قضا به معنای واجب کردن و فرمان دادن، مانند: وقضى ربك ان الا تعبدوا الا اياه پروردگار تو فرمان داده که جز او را نپرستید. (۵) ۴ - قضا به معنای اراده و تقدیر، مانند: و اذا قضى امرا فانما يقول له كن فيكون و هرگاه چیزی را اراده کند، تنها می گوید: موجود باش! و می شود. (۶) هو الذی خلقکم من طين ثم قضى اجلا او خداوندی است که شما را از گل آفرید، سپس (برای او) مدتی مقدر فرمود. (۷) یعنی برای زنده بودن انسان اندازه و مقدار معینی قرار داد.

ب - برخی معانی ماده قدر

۱ - قدر یعنی قدرت یافت، توان اقدام پیدا کرد، قادر یعنی توانا و قدیر یعنی توانمند، خدای متعال در سوره یس (۸۱) می فرماید: او ليس الذی خلق السموات و الارض بقادر علی ان یخلق مثلهم آیا کسی که آسمانها و زمین را آفرید، قادر نیست همانند آنها را بیافریند؟ و در سوره بقره (۲۰) می فرماید: و لو شاء الله لذهب بسمعهم و ابصارهم ان الله علی کل شیء قدیر و اگر خدا بخواهد، گوش و چشم آنان را از بین می برد، زیرا خداوند بر هر چیز توانمند است. یعنی خداوند بر انجام هر کاری به هر گونه که حکمتش اقتضاء کند قدرت دارد. ۲ - قدر یعنی در تنگنا قرار داد، قدر الرزق علیه و یقدر یعنی او را در تنگنای معیشت قرار داده و می دهد. خداوند در سوره سبا (۳۶) می فرماید: قل ان ربی یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر بگو: پروردگار من روزی را برای هر کس بخواهد وسعت داده یا تنگ می کند. ۳ - قدر یعنی تدبیر و اندازه کرد، قدر الله الامر بقدره یعنی خداوند آن را تدبیر کرد یا خواستار وقوع آن شد، چنان که در سوره قمر (۱۲) می فرماید: و فجرنا الارض عیونا فالتقی الماء علی امر قد قدر و زمین را شکافتیم و چشمه هایی بیرون فرستادیم؛ و این دو آب (= باران و چشمه) به اندازه ای که تدبیر و خواسته شده بود با هم در

آمیختند .

ج - معنای قدر

۱ - قدر یعنی حکم کرد ، فرمان داد ، قدر الله الامر یعنی خداوند حکم و فرمان داد که کار ، اینگونه باشد . چنانکه در سوره نمل (۵۷) درباره زن لواط می فرماید : فانجیناه و اهله الا- امراته قدرناها من الغابرين ما او (= لوط) و خانواده اش را نجات دادیم ، جز زنش که فرمودیم : او از بازماندگان باشد . یعنی حکم و فرمان ما این بود که آن زن از هلاک شدگان باشد . ۲ - قدر یعنی مدارا نمود ، درنگ کرد ، قدر فی الامر یعنی در انجام کار درنگ کرد و با آن مدارا نمود . چنانکه خدای متعال در سوره سبا (۱۱) به داود - علیه السلام - می فرماید : ان اعمال سابعات و قدر فی السرد زره های کامل و فراخ بساز و در بافتن آنها با تامل و مدارا عمل کن . یعنی در ساختن زره عجله مکن بلکه با دقت و زمان کافی اقدام کن تا نتیجه کارت محکم و استوار باشد .

د - معنای قدر

۱ - قدر به معنای کمیت و مقدار و اندازه ، چنانکه در سوره حجر (۲۱) می فرماید : و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم هر چه هست خزاین آن نزد ماست ، و ما جز به مقدار و اندازه معین آن را نازل نمی کنیم . ۲ - قدر به معنای زمان و مکان ، چنانکه در سوره مرسلات (۲۰ - ۲۲) می فرماید : الم نخلقکم من ماء مهین O فجعلناه فی قرار مکین O الی قدر معلوم آیا شما را از آبی پست نیافریدیم O سپس آن را در قرارگاه محفوظ و آماده قرار دادیم O تا زمانی معین و معلوم ؟ ۳ - قدر به معنای حکم قطعی و نافذ ، قدر الله یعنی حکم نافذ و قطعی و محکم خدا ، چنانکه در سوره احزاب (۳۸) می فرماید : سنه الله فی الدین خلوا من قبل و کان امرالله قدرا مقدورا این سنت الهی ، در پیشینیان نیز جاری بوده ، و فرمان خدا قطعی و نافذ و شدنی است . مولف گوید . شاید تعدد معنای ماده قضا و قدر و نسبت آن به خدای متعال باعث شده تا برخی از مسلمانان به اشتباه افتاده و چنان پندارند که معنای قضا و قدر در قرآن و حدیث این است که ، انسان در زندگی خویش هر چه را می کند ، نیک یا بد ، بر اساس قضا و قدر و سرنوشتی است که خداوند ، پیش از آفرینش او ، برایش مقرر داشته است ! چنانکه در روایات ما واژه قدری ، به جبری و تفویضی هر دو اطلاق شده است . و بنا بر چنین اطلاقی ، واژه قدر نامی است برای شیء و ضد آن ، مانند واژه قرء که نامی است برای حیض و پاکی هر دو . در پایان ، از بیان اقوال قدری ها و پاسخ آن برای پرهیز از طول بحث در می گذریم و تنها به آوردن احادیثی که پاسخ این اقوال را در آن یافته ایم بسنده می کنیم تا - به یاری خدا - علاوه بر پاسخ ، توضیح و شرح موضوع نیز باشد .

روایاتی از امامان اهل بیت علیهم السلام در قضا و قدر

روایت اول

۱ - روایت نخست را از اولین امام از امامان اهل بیت علیهم السلام ، امام علی بن ابی طالب - علیه السلام - می آوریم : صدوق در کتاب توحید با سند خود تا امام حسن - علیه السلام - و ابن عساکر در تاریخ با سند خود تا ابن عباس روایت کنند که : (عبارت از صدوق است) دخل رجل من اهل العراق علی امیر المؤمنین - علیه السلام - فقال اخبرنا عن خروجنا الی اهل الشام ابقضاء من الله و قدر ؟ فقال له امیر المؤمنین علیه السلام : اجل یا شیخ ، فوالله ما علوتم تلعه و لا هبطتم بطن واد الا بقضاء من الله و قدر ، فقال الشیخ : عند الله احتسب عنائی یا امیر المؤمنین ! فقال علیه السلام : مهلا یا شیخ ! لعلک تظن قضاء حتما و قدرا لازما ! لو کان کذلک البطل

الثواب و العقاب و الامر و النهی و الزجر ، و لسقط معنی الوعد و الوعد ، و لم یکن علی مسیء لائم و لا لمحسن محمده . و لکان المحسن اولی باللائمه من المذنب ، و المذنب اولی بالاحسان من المحسن ، تلک مقاله عبده الاوثان و خصماء الرحمان و قدریه هذه الامه و مجوسها ، یا شیخ ! ان الله عز و جل کلف تخیرا . و نهی تحذیرا ، و اعطی علی القلیل کثیرا و لم یعص مغلوبا ، و لم یطع مکرها ، و لم یخلق السموات و الارض و ما بینهما باطلا- ذلک ظن الذین کفروا فویل للذین کفروا من النار مردی عراقی بر امیر مومنان - علیه السلام - وارد شد و گفت : آیا خروج ما بر شامیان به قضا و قدر الهی است ؟ امام به او فرمود : آری ای شیخ ! به خدا سوگند از هیچ بلندی بالا نرفتید و در هیچ پستی فرود نیامدید مگر به قضا و قدری از خداوند ! آن مرد گفت : امیدوارم رنج من نزد خدا به حساب آید ! (۸) امام - علیه السلام - به او فرمود : آهسته برو ای شیخ ! شاید پنداشتی قضای حتمی و قدر قطعی را می گویم ! اگر چنین باشد که ثواب و عقاب و امر و نهی و پیشگیری باطل شده ، و ترساندن و مژده دادن بی معنی است ، نه ملامتی بر گناهکار بجاست و نه ستایشی از نیکوکار رواست ، بلکه نیکوکار به ملامت سزاوارتر از بدکار بوده و گناهکار به نیکی شایسته تر از نیک رفتار است ! (۹) این ، گفتار بت پرستان و دشمنان خدای رحمان و قدری مسلکان و مجوسان این امت است ! ای شیخ ! خدای عز و جل بندگان را مکلف ساخت تا به اختیار خود عمل کنند و آنان را نهی کرد تا خوباز ایستند ، و بر کار اندک پاداش بسیار دهد ، شکست خورده نافرمانی نشده ، و ناخواسته اطاعت نگردیده ، او آسمانها و زمین و موجودات میان آن دو را به باطل نیافریده ، این گمان کسانی است که کافر شدند ، پس وای بر کسانی که کافر شدند از عذاب آتش ! (۱۰) راوی گوید : آن شیخ برخاست و سرود : انت الامام الذی نرجوا بطاعته یوم النجاه من الرحمن غفرانا اوضح من دیننا ما کان ملتبسا جزاک ربک عنا فیه احسانا فلیس معذره فی فعل فاحشه قد کنت راکبها فسقا و عصیانا تو همان امام حقی که به یمن طاعت او به قیامت آرزویم کرم خدات باشد تو زدین ما به یک دم همه شبهه را زدودی مگر از خدات خواهیم که بر او جزات باشد پس از این بیان روشن نسزد گناه بر من که نه معذرت توانم نه مرا نجات باشد

روایت دوم

روایت دوم را از ششمین امام از امامان اهل بیت فف ، امام ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق - علیه السلام - می آوریم که فرموده : ان الناس فی القدر علی ثلاثه اوجه : رجل زعم ان الله عز و جل اجبر الناس علی المعاصی فهذا قد ظلم الله فی حکمه فهو کافر ، و رجل یزعم ان الامر مفوض الیهم فهذا قد اوهن الله فی سلطانه فهو کافر . و رجل یزعم ان الله کلف العباد ما یطیقون و لم یكلفهم ما لا یطیقون و اذا احسن حمد الله و اذا اساء استغفر الله فهذا مسلم بالغ . مردم درباره قدر بر سه راه رفته اند : ۱ - کسی که عقیده دارد خدای عزوجل مردم را بر گناهان مجبور کرده است ، او درباره فرمان بازدارنده الهی به خدا ستم کرده ، پس او کافر است . ۲ - کسی که معتقد است همه کارها به مردم واگذار شده ، او خدا را در قدرت و سلطنت خویش ضعیف و ناتوان پنداشته ، پس او (نیز) کافر است . ۳ - کسی که عقیده دارد خداوند بندگان را به آنچه می توانند مکلف کرده ، و آنچه را در توانشان نیست از آنان نخواسته است ، او هرگاه کار نیکی انجام دهد خدا را سپاس گوید و اگر کار بدی از او سرزند از خدا آمرزش می خواهد ، این همان مسلمان (به حق) رسیده است . (۱۱)

روایت سوم

روایت سوم از هشتمین امام از ائمه اهل بیت علیهم السلام ، امام علی بن موسی الرضا - علیه السلام - است که فرموده : ۱ - ان الله عز و جل لم یطع باکراه ، و لم یعص بغلبه و لم یهمل العباد فی ملکه ، هو المالك لما ملکهم و القادر علی ما اقدرهم علیه فان ائتم العباد بطاعته لم یکن الله منها صاددا ، و لا منها مانعا ، و ان ائتمروا بمعصیه فشاء ان یحول بینهم و بین ذلک فعل و ان لم یحل و فعلوه

فلیس هو الذی ادخلهم فیه . خدای عزوجل از روی اجبار اطاعت نشده ، و از ضعف و شکست نافرمانی نگردیده ، و بندگان را در مملکت خویش بیهوده نگذاشته ، او بر همه آنچه که در اختیارشان نهاده مالک ، و بر همه اموری که توانشان داده توانمند است . اگر بندگان در پی طاعتش باشند خداوند راه آنان را نمی بندد و از اطاعت بازشان نمی دارد ، و اگر به دنبال نافرمانی اش باشند و او بخواهد میان آنان و گناه فاصله شود ، خواهد کرد ، و اگر مانع از گناه نشد و آنان انجامش دادند ، او نیست که آنان را در آن راه انداخته است . (۱۲) یعنی : انسانی که خدا را پیروی می کند مجبور بر این پیروی نیست ، و انسانی که خدا را نافرمانی می کند بر اراده و خواست خدا چیره نشده بلکه این خود خداست که می خواهد بنده در کارش مختار و آزاد باشد . ۲ - یا ابن آدم بمشیئتی کنت انت الذی تشاء النفسک ما تشاء . و بقوتی ادیت الی فرائضی ، و بنعمتی قویت علی معصیتی ، جعلتک سمیعاً بصیراً قویاً ، ما اصابک من حسنہ فمن الله و ما اصابک من سیئه فمن نفسک . ای فرزند آدم ! با خواست من است که تو گزینشگر شده و هر چه را بخواهی برای خود اختیار می کنی ، و با نیروی من است که واجباتم را بجا می آوری ، و با نعمتهای من است که بر نافرمانی ام توانمند شده ای ، من تو را شنوا و بینا و توانا ساختم ، (پس این را بدان که) هر چه از نیکویی به تو می رسد از خداست ، و هر چه از بدی به تو رسید از خودت می باشد . (۱۳) و در روایت دیگری آمده است : عملت بالمعاصی بقوتی التي جعلتها فیک ، با نیرویی که در تو نهاده بودم به گناهان اقدام کردی ! (۱۴)

روایت چهارم

از امام صادق - علیه السلام - روایت است که فرمود : ۱ - لا جبر و لا تفویض و لکن امر بین امرین ، قال قلت : و ما امر بین امرین ؟ قال علیه السلام : مثل ذلک رجل رایتہ علی معصیہ فہیتہ فلم ینتہ فترکہ ففعل تلک المعصیہ ، فلیس حیث لم یقبل منک فترکہ کنت انت الذی امرتہ بالمعصیہ . نه جبر است و نه تفویض ، بلکه چیزی میان این دو است . راوی گوید گفتم : چیزی میان این دو یعنی چه ؟ فرمود : مثال آن ، مثال کسی است که در حال گناه است و تو او را نهی می کنی و او نمی پذیرد . پس از آن رهایش می کنی و او آن گناه را انجام می دهد ، پس چنان نیست که چون از تو نپذیرفت و تو به حال خود رهایش کردی ، این تو بوده ای که به گناه فرمانش دادی ! (۱۵) ۲ - ما استصعبت ان تلوم العبد علیہ فهو منه و ما لم تستطع ان تلوم العبد علیہ فهو من فعل الله ، یقول الله للعبد : لم عصیت ؟ لم فسقت ؟ لم شربت الخمر ؟ لم زנית ؟ فهذا فعل العبد ، و لا یقول له لم مرضت ؟ لم قصرت ؟ لم ابیضت ؟ لم اسوددت ؟ لانه من فعل الله تعالی . هر کاری را که بتوانی بنده را بر آن سرزنش کنی ، از آن اوست ، و هر چه را که نتوانی بنده را بر آن سرزنش نمایی ، از آن خداست . خداوند به بنده اش می فرماید : چرا سرکشی کردی ؟ چرا نافرمانی نمودی ؟ چرا شراب خوردی ؟ چرا زنا کردی ؟ اینها کار بنده است . خداوند از بنده اش نمی پرسد : چرا مریض شدی ؟ چرا قدت کوتاه است ؟ چرا سفید رنگی ؟ چرا سیاه رویی ؟ زیرا اینها کار خداوند است . (۱۶)

شرح روایات

جبر و تفویض دو طرف دارد : ۱ - طرفی که به خدا و صفات خدا باز می گردد . ۲ - طرفی که به انسان و صفات او مربوط می شود . آنچه از جبر و تفویض به خدا و صفات خدا مربوط است ، سزاوار آن است که آن را از خدا و انبیای خدا و اوصیای ایشان بگیریم . و آنچه به انسان و صفات و افعال او مربوط می شود همین مقدار که می گوییم : من این کار را می کنم ، و من آن کار را نمی کنم ، کافی است تا بدانیم که هر چه می کنیم به اختیار خویش است . در بحثهای گذشته نیز دانستیم که سیر زندگی انسان با سیر ذره و اتم و سیارات و کهکشانها و دیگر مسخرات به فرمان خدا ، در حرکات و نتایج ، یکسان نیست . این از یک طرف ، از طرف دیگر ، خداوند انسان را به حال خود رها نکرده و او را به خود واگذار ننموده تا هر چه را بخواهد ، همان گونه که دوست

دارد و هوای نفس او فرمانش می دهد، همان را انجام دهد، بلکه خداوند بوسیله انبیای خود راهنمایی اش کرده: هم راه ایمان قلبی به حق را به او نشان داده، و هم روش عمل شایسته سودمند جسمانی را به او نموده و هم از اعمال زیانبار آگاهش ساخته است. او اگر از هدایت خدا پیروی کند و یک گام در صراط مستقیم الهی پیش رود، خداوند دستش را گرفته و ده گام جلوترش می برد، سپس به خاطر آثار عملش در دنیا و آخرت هفتصد برابر پاداشش می دهد، و خداوند به مقتضای حکمت و سنت خویش برای هر کس بخواهد می افزاید. ما، در کتاب عقاید اسلام مثالی زدیم و گفتیم: خداوند این دنیا را همانند مهمانسرای از نوع سلف سرویس برای مومن و کافر هر دو آماده کرده است، (۱۷) چنان که در سوره اسراء (۲۰) می فرماید: کلا نمدهولاء و هولاء من عطاء ربک و ما کان عطاء ربک محظورا هر دو گروه، اینان و آنان را، از عطای پروردگارت افزون می دهیم، زیرا عطای پروردگارت هرگز از کسی دریغ نشده است. راستی را که اگر امداد الهی نبود، و بندگان خدا توان جسمی و فکری خویش و امکانات آماده و مسخر این عالم را از خدای سبحان نداشتند، نه مومن ره یافته می توانست عمل صالح و شایسته انجام دهد، و نه کافر گمراه توان اقدام زیانبار فاسد را داشت، راستی اگر خداوند یک لحظه عطای خود را از انسان سلب کند، حتی اگر جزء کوچکی از آن باشد: بینایی، سلامت، عقل و اندیشه و... چه می تواند بکند؟ بنابراین، انسان هر چه می کند به اختیار خود و به وسیله ابزاری است که خداوند به او بخشیده است. پس، انسان در انتخاب مختار و در اکتساب و امداد است. آری، انسان در این عالم خودکار محض نیست، همان گونه که مجبور صرف هم نیست. نه همه کارها به او واگذار شده و نه بر کاری (که انتخاب می کند) مجبور است، بلکه امری است میان دو امر (= امر بین امرین)، و این همان مشیت خدا و سنت و قانون او درباره افعال بندگان است. و لن تجد لسنه الله تبديلا و هرگز در سنت الهی تغییر و تبدیلی نیابی!

چند پرسش و پاسخ

پرسش ها

در این بخش پرسشهای چهارگانه زیر می آید: ۱- چگونه انسان در آنچه می کند مختار است، با آنکه شیطان بر او چیرگی دارد و در حالی که دیده نمی شود به اغوای آدمی پرداخته و در قلب او وسوسه می کند و به کار شرش فرا می خواند؟ ۲- انسان در محیط فاسد نیز این چنین است، او که جز فساد و شر چیزی نمی بیند چگونه به اختیار خود عمل می کند؟ ۳- انسانی که دعوت پیامبران به او نرسیده و در نقاط دور دست سکونت دارد چه باید بکند؟ ۴- گناه زنازاده چیست؟ چرا او به خاطر رفتار دیگران دوستدار شر می شود و شرارت می کند؟

پاسخ پرسشهای ۱ و ۲

پاسخ این دو پرسش را در آنچه در بحث میثاق در ابتدای کتاب ((عقاید اسلام در قرآن کریم آوردیم بجوید، (۱۸) در آنجا گفتیم که خدای متعال حجت را بر انسان تمام کرده، و با ودیعت نهادن گزینه بحث و کاوش از سبب پدیده ها که او را به سبب ساز اصلی می رساند، راه عذر او را بسته است، و برای همین است که در سوره اعراف (۱۷۲) درباره میثاق الهی می فرماید: ان تقولوا يوم القيامة انا كنا عن هذا غافلين تا روز قیامت نگویید: ما از این (= پیمان) ناآگاه بودیم. انسان همان گونه که در هر حالی از گزینه گرسنگی غافل نمی شود تا اندرون خود را از طعام پر کند، همچنین از گزینه معرفت خواهی نیز غافل نمی گردد تا سبب ساز حقیقی را بشناسد.

پاسخ پرسش سوم

در پاسخ به این پرسش می‌گوییم: خدای سبحان فرموده: لا یکلف الله الا ما وسعها خداوند هیچ کس را به جز به مقدار توانش تکلیف نمی‌کند.

پاسخ پرسش چهارم

زنزاده نیز، مجبور بر انجام کار شر نیست، آنچه که هست این است که حالت روحی مرد و زن زناکار در حال ارتکاب زنا بگونه ای است که چون خود را نسبت به قوانین جامعه خائن می‌بینند، و می‌دانند که جامعه کار آنان را آلوده و کثیف می‌داند و اگر بر رفتارشان آگاه شود و آنان را در حال ارتکاب این پستی ببیند با آنان دشمنی کرده و مطرودشان می‌دارد، و همه نیکان و پاکان و صاحبان اخلاق کریمه از چنین کاری بیزاری می‌جویند، این حالت روحی و کابوس درونی بر نطفه اثر می‌گذارد و از راه وراثت به محصول این نطفه منتقل می‌گردد و او شر دوست پرورش می‌یابد و با نیکان و معروفان جامعه به ستیز می‌پردازد. نمونه بارز این سیرت زیاد بن ابیه و فرزندش ابن زیاد بودند که در دوران حکومتشان در عراق همه آنچه را که نباید می‌کردند، کردند؛ بویژه ابن زیاد که به دستور او پس از شهادت امام حسین - علیه السلام - جسم شریف آن حضرت و یاران پاکش را مثله کردند، و سرهای ایشان را در شهرها گردانند، و حرم رسول الله را اسیرانه به کوفه و شام روانه کردند، و دیگر کارها که به دستور او انجام شد، و این در حالی بود که پس از شهادت امام حسین - علیه السلام - هیچ فرد دیگری نمانده بود تا در برابر حکومت آنان مقاومت نماید، و هیچ گونه توجیهی برای اینگونه کارهای او وجود نداشت، جز اینکه او دوستدار شر بود و می‌خواست شوکت و عظمت شریف ترین خانواده عرب و اسلام را در هم بشکند، و آنان را بی اعتبار نماید، او فطرتا شر دوست و دشمن نیکویی بود و با کریمان و شریفان جامعه سر ستیز داشت. (۱۹) بنابراین، (درست است و می‌پذیریم که) شر دوستی و نیک ستیزی و آزار نیکان و پاکان جامعه در زنزاده - بر خلاف حلال زاده - (شبه) فطری است، ولی با وجود همه اینها، هیچیک از آن دو بر کارهای خیر و شری که می‌کنند یا نمی‌کنند مجبور نیستند، مثال آن دو، مثال جوان تنومند رسیده و پیرمرد ناتوان خمیده است، اولی عرق در شهوت جسمانی و دوستدار وصول به خواهش نفسانی و دومی، فاقد نیروی جوانی و تارک شهوت جسمانی است! روشن است که در چنین حالی که پیرمرد خمیده نمی‌تواند زنا کند و جوان رسیده در اوج توان جنسی است، این جوان مجبور بر زنا کردن نیست تا اگر چنین گناه زشتی را مرتکب شد معذور باشد، بلکه اگر زمینه زنا برایش فراهم شد و او خاف مقام ربه از مقام پروردگارش ترسید و نهی النفس عن الهوی و نفس خویش را از خواسته نابجایش باز داشت فان الجنة هی الماوی یقینا جایگاه او بهشت است. (۲۰) بدین گونه، هر یک از ابعاد زندگی انسان را که بررسی کرده و در آن بیندیشیم، او را در کارهایی که انجام می‌دهد صاحب اختیار می‌یابیم، مگر آنچه از روی غفلت و عدم آگاهی باشد که آن هم آثار اخروی ندارد. والحمد لله رب العالمین

پی‌نوشتها

۱- به معرفی اشاعره در کتاب ملل و نحل شهرستانی در حاشیه (الفصل فی الملل و الاهواء و النحل) ابن حزم (جلد ۱ ص ۱۱۹ - ۱۵۳) مراجعه شود. ۲- به معرفی معتزله در کتاب ملل و نحل شهرستانی در حاشیه (الفصل فی الملل و الاهواء و النحل) ابن حزم (جلد ۱ ص ۵۵ - ۵۷) مراجعه شود. ۳- یونس / ۹۳. ۴- حجر / ۶۶. ۵- اسراء / ۲۳. ۶- بقره / ۱۱۷. ۷- انعام / ۲. ۸- یعنی اگر خروج و جهاد ما به قضا و قدر قطعی الهی است که سزاوار پاداش نیستیم. پس امیدوارم رنج من در این راه نزد خدا به حساب آید و در ردیف اعمال کسانی قرار گیرد که روز قیامت مورد فضل و رحمت خدا قرار می‌گیرند. ۹- زیرا هر دو در اصل کار مساویند، چون عمل به اراده و اختیار آنان نبوده، از طرفی نیکوکار مورد ستایش مردم قرار می‌گیرد و این را حق خود می‌داند در حالی که چنین

نیست و به خاطر همین پندار، او به ملامت سزاوارتر است از گناهکار، زیرا گناهکار مورد ملامت مردم است و او خود را سزاوار این ملامت می داند، در حالی که چنین نیست ، پس باید به او احسان شود تا تحمل آزار و ملامت مردم از با آن جبران کند، نه به نیکوکار! ۱۰-اقتباسی است از آیه ۲۷ سوره ص . ۱۱-توحید صدوق (ص ۳۶۰ - ۳۶۱). ۱۲-توحید صدوق (ص ۳۶۱). ۱۳-توحید صدوق (ص ۳۲۸ ، ۳۴۰ ، ۳۴۴ و ۳۶۲) و کافی (جلد ۱ ص ۱۶۰) و سوره نساء آیه ۷۹. ۱۴-توحید صدوق (ص ۳۶۲). ۱۵-کافی (جلد ص ۱۶۰) و توحید صدوق (ص ۳۶۲). ۱۶-بحار ج ۵ ص ۵۹ حدیث ۱۰۹. ۱۷-عقاید اسلام در قرآن کریم ، جلد دوم ، ص ۳۹۵. ۱۸-جلد اول ، صفحه ۱۷. ۱۹-به بحث ملحق کردن زیاد در جلد اول کتاب عبیدالله بن سبا. و بحث شهادت امام حسین علیه السلام در جلد سوم معالم المدرستین مراجعه شود. ۲۰-۱ - اقتباسی از آیه ۴۰ سوره نازعات : و اما من خاف مقام ربه و....